# تنش در روابط پاكستان و افغانستان (پس از سقوط طالبان)

**دکتر محمدجعفر جواد[[1]](#footnote-1)**

مقدمه

همزمان با اوج گرفتن جنگ در نواحى مختلف افغانستان، ميان نيروهاى ائتلاف و شبه نظاميان طالبان كشمكش ديگرى در ميدان ديپلماسى جريان دارد. اين نزاع ديپلماتيك تا ديروز پشت پرده بود؛ اما اكنون صورتى آشكار پيدا كرده است. طرفهاى اين جدال ديپلماتيك در واقع سه جناح از دولتهاى درگير در صحنه افغانستان هستند كه پس از جنگ 2001 وظيفه مشترك «مهار و مقابله با طالبان» را بر عهده گرفتند. اين سه طرف اكنون، در پنجمين سال آزادى افغانستان از سيطره حكومت طالبان، به يك اختلاف نظر عجيب در نحوه مواجهه با اين جريان افراطى رسيده‌اند. در بين اين سه جناح، دولت اسلام‌آباد، پس از امضاى قرارداد سازش با سران طالبان در ناحيه اى موسوم به وزيرستان، همه نيروهاى بين‌المللى، و به ويژه ناتو، را به مذاكره و همكارى با اين گروه فرا خوانده است. طرف دوم يعنى دولتهاى غربى، و به ويژه انگليس و آمريكا، چراغ سبز به طيفى از طالبانيها نشان داده‌اند؛ اما جناح سوم، كه دولت كابل است، نرمش در برابر طالبان را خيانت به آرمان صلح و عدالت در افغانستان خوانده و اقدام همسايه پاكستانى خود را خطرى آشكار براى امنيت ملى و حيات سياسى خود ارزيابى كرده است. در اين مقاله تلاش شده است مواضع پاكستان و افغانستان و زمينه هاي تعامل يا تقابل بازيگران مذكور و تأثير آنها برآينده افغانستان مورد بررسي قرارگيرد.

1. معماي ظهور طالبان

موضوع ظهور طالبان يكى از پيچيده‌ترين معماهاى افغانستان مي‌باشد. در خصوص چگونگى گسترش طالبان و نفوذ آن در افغانستان مي‌توان گفت در اوايل پائيز 1373 شهر مرزى اسپين بلدك در نوار مرزى قندهار و پاكستان در يك درگيرى شديد به تصرف گروهى درآمد كه تعداد آنها از ۳۰۰ نفر كمتر بود. اين گروه كه خود را محصلين و طلاب مدارس دينى معرفى مى‌كردند اندك‌اندك به طالبان معروف شدند. آنها نخست مدعى بودند قصد دارند امنيت كشور را براى عبور كالاهاى تجارى تأمين كنند؛ اما ديرى نپاييد كه نقشه‌هاى نظامى سياسى خود را به اجرا گذاشتند. ابتدا كنترل قندهار را از دست مجاهدين خارج كردند و، با تثبيت موقعيت خود در اين مكان، در اندك زمانى كنترل ولايات جنوبى و بعد از آن حوزه جنوب غرب را در دست گرفتند و پس از تسخير كابل، ولايات شرقى و پس از آن، با تصرف مزار شريف و باميان، كنترل همه افغانستان را به دست گرفتند. نيروى طالبان در اين مرحله جهش خود را مديون سه عامل: پول، سلاح و ايدئولوژى مي‌دانستند. پس با كاهش يا توقف حمايت هر كدام از منابع مالى و لجستيكى عمر طالبان نيز با وجود ادعاهايى كه درباره سنخيت آنها با ساختار اجتماعى افغانستان مطرح مى‌شد، دوام نيافت.

در اين ميان نقش پاكستان در ظهور و استمرار قدرت طالبان را نمي‌توان ناديده گرفت. به لحاظ سطح تحليل منطقه‌اي درروابط بين‌الملل و نقش مؤثر پاكستان در به وجود آمدن طالبان، مي‌توان به اين متغيرها اشاره نمود: نقش سازمان امنيت (ISI) پاكستان، نقش جميت علماي اسلامي پاكستان، تشكيل سپاه صحابه، و منافع پاكستان در ترانزيت كالا از افغانستان به مناطق آسياي مركزي. در حقيقت، انگيزه‌هاي حمايت پاكستان ازطالبان در دوبعد اقتصادي و سياسي خلاصه مي‌شود. از منظر اقتصادي، سقوط شوروي و استقلال جمهوريهاي جديد افغانستان را به يك معبر معتبر براي روابط بازرگاني به آسياي ميانه در دهه 1990 تبديل نمود. از جهت سياسي، حمايت از پشتونهاي ساكن در ايالت سر حدات در ارتباط با پشتونستان مستقل نيز به عنوان اهرم فشار بر افعانستان مؤثر بوده است.

پاكستانيها در طول دهه ۷۰ با حمايت از گلبدين حكمتيار و پس از آن از طالبان، انديشه‌هاى قومى و آرزوهاى تاريخى خود در صحنه افغانستان را پيش بردند كه در هر دو برهه بى‌ثباتى و ناامنى افغانستان را دو چندان كرد. عملكرد پاكستانيها در دوران پس ازخروج شوروى اختلاف اين دو همسايه را در چرخه‌اى برگشت‌ناپذير از كشمكش قرار داد؛ زيرا موجب شد دولت مجاهدين روز به روز ضعيف‌تر شود و به جاى آن گروه طالبان، كه از سوى برخى از اعراب به اتفاق پاكستان و آمريكا حمايت مى شدند، رشد و گسترش بيشترى پيدا كنند.

تجزيه و تحليل مسئلة طالبان حاكي از آن است كه ستون فقرات نيروهاى اين گروه را اكنون سه طيف تشكيل مى دهند. طيف نخست، همان سلفيها هستند كه در مواقعى به آنان وهابى نيز مى گويند؛ اما خودشان ترجيح مى‌دهند سلفى ناميده شوند. پايگاه سلفيها ولايت كنراست. البته اين گروه در ديگر مناطق افغانستان حضور چندانى ندارند و به صورت پراكنده مى‌توان در حوالى ولسوالى راغ بدخشان نيز رد پاى آنان را جست‌وجو كرد . سلفيها حضور و فعاليت خود را مديون حمايت بيدريغ پادشاهى سعودى، به ويژه در زمان جنگ سرد، هستند. البته هنوز هم سايه اين نگرانى در كشورهاى همجوار وجود دارد چون وهابيت در افغانستان در حال سربازگيرى است. طيف دوم مولويهاى تندرو هستند. مولويهاى تندرو كسانى‌اندكه با خط‌دهى تشكيلاتى و ايدئولوژيك مؤسسان طالبان به اين گروه پيوند خورده‌اند. اين طيف از مولويها در سراسر افغانستان در حلقه فكرى با طالبان داراى شبكه ارتباطى زيادى هستند. ملاهاى راديكال، به ويژه در مناطق جنوب، نفوذ زيادى كسب كرده‌اند. با اين همه، آنها در جنوب شرق افغانستان ــ كه سران قبايل اقتدار زيادى دارند ــ چندان قدرت ندارند. طيف سوم در بدنه نيروهاى طالبان صوفي‌ها هستند: صوفيها هرچند در ايام جهاد با شوروى، زيرپرچم حمايت جبهه ضدكمونيسم فعال بودند، اما امروزه نقش زيادى ندارند. علت اين امر نيز بسته شدن مدارسشان در افغانستان و مهاجرت دسته‌جمعى آنان به پاكستان در بيست سال گذشته است. در تاريخ افغانستان صوفيها، مانند همزادهاى خود در ديگر نقاط جهان، طايفه‌اى درونگرا با روحيه ملايم بودند؛ اما، درگذر حوادث، تحت تأثير مكتب ديوبندى در مدارس پاكستانى، روح بدون خشونت طريقه صوفيگ‌رى را كم‌كم به فراموشى سپردند و به رويكردهاى خشونت‌آميز مدارس ديوبندى پاكستان گرايش پيدا كردند.

تنش در روابط پاكستان و افغانستان

تاريخ مناسبات افغانستان ــ پاكستان داراي فراز و نشيبهاي طولاني است كه در اساس آن، با اطمينان، مي‌توان ميراث دوران استعمار را مشاهده نمود. دو كشور افغانستان و پاكستان هر دو از وزن و تأثير خود در صحنه تعاملات جهانى اطلاع دارند. اين دو كشور، با وجود پيوندهاى عميق نژادى و فرهنگى، همواره تاريخى پرتنش داشته اند كه علت عمده آن اختلافهاى ارضى ميان دو كشور و داعيه ارضى پاكستان نسبت به افغانستان و نشانه پايدار اين اختلاف خط ديورانه است. از طرفى، اين اختلاف ريشه در امر قوميت دارد و نماد آن مسئله پشتونستان است كه موجب شده، ازهمان ابتدا، افغانستان نسبت به سياستهاى پاكستان نگرشى منفى پيدا كند. به اين صورت، روابط دو كشور تحت تأثير دو عامل اختلافهاى مرزى و ادعاهاى قومى مدت ۳۰ سال تيره بود. حتى يك بار در سال۱۳۳۴ موجب قطع روابط دو كشور شد كه با ميانجيگرى كشورهاى همسايه، و در رأس آنها ايران، اين روابط ديگر بار از سرگرفته شد؛ اما پديده صلح از روابط دو كشور گريزان بود. پس از چند سال، همين روابط **كجدار و مريز** دوباره رو به وخامت گذاشت ودو كشور تا آستانه جنگ پيش رفتند كه اين بار با مداخله آمريكا، كه بيش از هر چيز در پى منافع خود در اين ميانجيگرى بود، ديگر بار به صلح گراييد. اما همچنان موضوع ايجاد پشتونستان به مثابه استخوان لاى زخم است، موضوعى كه بر پايه آن پشتونهاى پاكستان درصدد تحريك همكيشهاى خود در افغانستان بوده‌اند. هنوز نيز اين آزردگى و كدورت تاريخى دو كشور نسبت به يكديگر باقى است؛ نمونه بارز آن در سخنان چندى پيش كرزاى نمايان بود كه اظهار داشت: مشكل افغانستان پاكستان است، نه طالبان.

منازعه اخير ميان پاكستان و افغانستان به علت كوتاهي اسلام‌آباد در عمل به مفاد موافقتنامه‌اي به اوج خود رسيده است كه بر اساس آن مقرر شده بود ژنرال مشرف، صلح را در مناطق قبيله‌نشين پاكستان برقرار نمايد و از سرايت ناامني به داخل خاك افغانستان جلوگيري كند. به گفته مشرف، اين موافقتنامه با 45 قبيله مرزنشين نواحي شمالي ايالت وزيرستان منعقد و در آن تصريح شده كه مبارزان القاعده‌اي مي‌بايست از آن منطقه اخراج شوند و گروه طالبان نبايد بر هيچ منطقه‌اي از نواحي مذكور حاكميت داشته باشد و يا در آن مناطق دست به خشونت و درگيري بزند. در مقابل، مشرف به ساكنان اين نواحي قول داده تا نيروهاي پاكستاني مستقر در منطقه از سختگيريهاي خود در نقاط ايست و بازرسي بكاهند و به قبايل منطقه اجازه دهند تا به آساني دست به قاچاق بزنند. به علاوه، دولت پاكستان بر اساس قرارداد مذكور موظف به آزادسازي تعدادي از شبه نظاميان طالبان و اعطاي كمك مالي به رؤِساي قبايل شده است. اما اسلام‌آباد اعلام كرده كه هرگز قصد بيرون كشيدن نيروهاي خود از مناطق مذكور را ندارد و به شبه‌نظامياني كه در آنجا كمين كرده‌اند دوباره حمله خواهد كرد. نكته قابل توجه اينكه 27 سپتامبر 2006 كه رئيس جمهور كرزاي و ژنرال مشرف در واشنگتن به ديدار يكديگر شتافتند، گروه طالبان اعلام كرد كه در منطقه ميرشاه، مركز ايالت وزيرستان، دو «دفتر نمايندگي» بازگشايي كرده است. همچنين يكي از مقامات آمريكايي حاضر در كابل اخباري را منتشر كرد كه نشان مي‌داد حملات طالبان در جنوب افغانستان از زمان انعقاد قرارداد مذكور سه برابر شده است.

انتشار اين خبر، ژنرال مشرف را در واشنگتن گرفتار مخمصه‌ كرد. البته بوش، در واكنش به اين اخبار، گفت كه متقاعد شده ژنرال مشرف براي سركوب طالبان از هيچ كوششي دريغ نكرده است. لازم به يادآوري است كه قرارداد دولت پاكستان با قبايل مرزنشين نواحي شمالي وزيرستان اين كشور از آن جهت منعقد گرديد كه آمريكا در تلاش خود براي برقراري صلح و امنيت در مناطق مذكور با شكست مواجه شده بود. اين در حالي است كه در جريان اشغال افغانستان به توسط ارتش آمريكا در سال 2001، صدها تن از جنگجويان القاعده همراه با اسامه بن لادن و هزاران تن از نيروهاي طالبان، از ترس دستگيري و تعقيب نيروهاي ائتلاف، به مناطق مذكور گريختند. به همين دليل، ارتش پاكستان مجبور گرديد براي اولين بار پستهاي ايست و بازرسي در اين مناطق ايجاد نمايد. براي دو سال اول، حضور ارتش پاكستان در اين مناطق با شكستهاي نااميدكننده‌اي همراه بود؛ زيرا در خلال اين دو سال صدها تن از نظاميان پاكستاني كشته شدند و دولت محلي مستقر در اين منطقه عملاً از هم فروپاشيد، چرا كه جنگجويان القاعده و نيروهاي طالبان با پول قاچاق مواد مخدر آنقدر قدرتمند شده بودند كه حتي با نيروهاي انگليسي و كانادايي نيز درگير مي‌شدند. به هر حال، با وجودي كه ژنرال مشرف مي‌كوشد طوري وانمود نمايد كه در مقابله با نيروهاي القاعده و طالبان از هيچ كوششي دريغ نكرده است، ولي شواهد و قرائن نشان مي‌دهند كه مشرف هميشه در اين مورد صادق نبوده است و اين همان موضوعي است كه نه‌تنها كاسه صبر كرزاي و بوش، بلكه دوستان ديگر وي را نيز لبريز كرده است. حال اگر چنين وضعيتي ادامه پيدا كند، به طور حتم ژنرال مشرف در آينده‌اي نه‌چندان دور تمام دوستانش را از دست خواهد داد.

پاكستان مهم‌ترين ركن در بازي تعاملات ميان افغانستان، طالبان و ساير بازيگران منطقه مي‌باشد و روش وسياست خارجى پاكستان را ارتش تعيين مى‌كند، نه نيروهاى سياسى و سياستمداران .در صحنه سياست خارجى پاكستان هنوز آن ديدگاه استراتژيك سنتى ارتشيان حكمفرماست، ديدگاهى كه پايه‌ها و اصول مشخصى دارد: بر اساس نظر ارتش پاكستان، اول اينكه حضور هند در افغانستان يك تهديد و خطر است. نگرانى اصلى در اسلام‌آباد اين است كه كرزاى و ساير رهبران افغان دست هنديها را باز بگذارند تا در افغانستان يك حضور قوى داشته باشند. البته پيداست كه اين يك ديدگاه غيرواقعى و بي‌مبناست. پايه دوم اين ديدگاه استراتژيك اين است كه: در كابل نبايد دولتى مستقل پا بگيرد و هيچ نيرويى بجز نيروهاى وفادار به سياستها و منافع اسلام‌آباد نبايد در افغانستان اجازه استقرار داشته باشد. چنين انديشه اى را ارتش پايه‌گذارى كرده است. نزديك ده سال است كه پاكستانيها بر مبناى اين منشور عمل مى‌كنند و بر اين اساس است كه از سال ۱۹۹۲ همه نيروهايى كه در كابل قدرت گرفته‌اند، ابتدا وفادارى خود به خواسته‌هاى ارتش پاكستان را به اثبات رسانده‌اند. در اين يك دهه و اندى كه از حضور گروههاى افغان در كابل مى‌گذرد، بيشتر دولتها، البته نه همه آنها، از طيف زياد گروههاى جهادى تا طالبان، ناگزير بوده‌اند كه سياست نگاه به پاكستان را حفظ كنند. بنابراين، چندان جاى شگفتى نيست كه اسلام‌آباد نيرويى خارج از اراده و حيطه نفوذ خود را در كشور همسايه‌اش برنمى‌تابد و براى زمينگير كردن نيروهاى مستقل و ملى از هيچ كوششى دريغ نمى‌كند. آنها حتى اين نظريه را كه يك افغانستان نوين را كه داراى حاكميت مستقل و برخوردار از روابط خارجى متوازن با همه كشورها باشد برنمى‌تابند و، به طور كلى، اين مقوله‌ها در قاموس و استراتژى ژنرالهاى پاكستان معنى ندارد. پايه سوم اين سياست خارجى را طايفه ها و احزاب محلى تندرو، كه طالبان را حمايت مى‌كنند، شكل مى‌دهند: ارتش پاكستان با اين طايفه ها و احزاب ارتباط بسيار نزديك دارد؛ زيرا به اعتقاد ژنرالها اين گروهها منبع تأمين نيروى انسانى براى كشمير هستند. ارتش پاكستان با گروهها و طايفه‌هاى تندرو پاكستان، كه بخش زيادشان از طالبان حمايت مى‌كنند، يك ائتلاف 25 ساله دارد. بنابراين، ملاحظه مى‌شود كه همه چيز بر محور تصور و انديشه سنتى ژنرالها شكل مى‌گيرد و حد و مرز دوستى و دشمنى اسلام‌آباد را همچنان موضوع رقابت با هند شكل مى‌دهد؛ و اگر ژنرالها دست از حمايت طالبان برنمى‌دارند يك دليل آن اين است كه مى‌ترسند گروههاى متحد طالبان پشت پاكستان را در كشمير و در عرصه رقابت با هند خالى كنند.

در دور تازه فعاليت طالبان، حاميان اين گروه را به شيوه‌ها و روشهاى تبليغاتى تازه‌اى مجهز كرده‌اند. اين روشها مجموعه‌اى متنوع از چاپ و پخش اعلاميه تا مجله‌ها و نشريه‌هاى تبليغاتى تا برگزاري جلسات وعظ و منبر در مساجد را در بر مى‌گيرد. در دور جديد، آنها گروههاى سيار تبليغى‌شان را به روستاها و قريه‌هاى افغانستان روانه مى‌كنند و شبكه‌اى از واعظان حقوق‌بگير به نفع طالبان تبليغ مى‌كنند؛ تا جايى كه اين گروههاى سيار تبليغى اخيراً در حومه هاى كابل نيز ديده شده‌اند. اما اين تمام سياست و شگرد تبليغى حاميان طالبان نيست . آنها هر ملايى را كه به نفع دولت تبليغ كند تهديد مي‌كنند و، در نهايت، به توسط طالبان از سر راه برمى‌دارند. در ماههاى اخير چند نفر از اين افراد به وسيله طالبان كشته شدند.

به عقيدة گيوستازي تحليلگر امور افغانستان، سران طالبان در دور جديد تحركات اين گروه بسيار تلاش مى‌كنند به رفتارهاى طالبان رنگ قومى بدهند و آن را حركتى برخاسته از اراده طايفه پشتونها بر ضد دولت كرزاى وجاهت ببخشند؛ اما واقعيت اين نيست . با وجود آنكه ۹۵ درصد خشونتهاى طالبان در مناطق پشتون‌نشين جريان دارد، اما اين خشونتها همگى با انگيزه‌هاى محلى در چارچوب رقابتهاى رهبران محلى با يكديگر انجام مى پذيرد. با اين همه، منابع اطلاعاتى پاكستان اخيراً، همزمان با به كارگيرى وسايل مدرن تبليغاتى، تلاش فزاينده‌اى براى نژادى ساختن و ناسيوناليستى كردن اين خشونتها ــ به مفهوم پشتونى آن ــ آغاز كرده‌اند. اين حركت را آنها با پيوستن فعالان حزب اسلامى به صفوف طالبان مى‌خواهند به منصه ظهور برسانند. درواقع، درگيرى‌اي را كه تا ديروز با حضور طالبان ماهيت و شكل ايديولوژيك داشت به سوى قومى ـ ايدئولوژيك شدن سوق دهند. اين سناريو در ديدار و مذاكرات منابع اطلاعاتى آنها با گلبدين حكمتيار لو رفت.

به عقيده گيوستازي، در تحليل خط‌مشى، چند نكته را بايد مد نظر قرار داد: پاكستان پيش از هر چيز از كابل وكرزاى تضمين محكم مى خواهد تا دولت افغانستان در هيچ زمانى خطرى را متوجه امنيت ملى پاكستان نسازد. به اين صورت استراتژى نظامى پاكستان نسبت به دوران جهاد با شورويها در دور جديد يك تفاوت اساسى دارد. در جهاد با شورويها، هدف پاكستان ــ و نيز هدف كمك‌كنندگان غربى ــ سرنگونى دولت طرفدار شوروى در كابل و تخريب وسيع زير ساختهاى دولت آن روز بود. به همين سبب، سياست پاكستان درآن برهه برتعدد گروههاى جهادى استوار بود تا آنها در يك رقابت براى تخريب هرچه بيشتر دولت كابل كوشش كنند. اما در مرحله كنونى، هدف استراتژيك پاكستان سرنگونى دولت كرزاى نيست، بلكه محدودسازى دولت كابل است به گونه‌اى كه از طريق اعمال فشارهاى نظامى به هدف مهمى به نام امتيازگيريهاى سياسى دست يابد. در واقع، در فرمول جديد پاكستان مى‌كوشد افراد متمايل به خود را در مناصب مهم دولت افغانستان روى كار آورده دشمنان ديرين خود در مناصب دولتى افغانستان را منزوى بسازد. بنا براين، پاكستان يك دولت طرفدار خود در كابل را مى‌خواهد كه به خصوص در وزارت دفاع افغانستان، در سطوح افسران، عناصر دوستدار پاكستان را در مناصب مهم جاى دهد. پس تغيير نخست در سياست اسلام‌آباد اين است كه از تكيه برچند گروه و بازى با احزاب چندگانه افغانى به سمت تكيه برگروهى واحد سوق پيدا كرده است . از اين‌رو، مهم‌ترين نقش استراتژيك پاكستان اكنون اين است كه تمام منابع مالى را، كه از كانالهاى مختلف فراهم مى‌شوند، يكجا به يك مجرا، يعنى به گروه طالبان، سرازير كند. چون هدف نهايى امتيازگيرى سياسى است بايد يك گروه واحد (يعنى طالبان) كاملاً در اختيارش باشد تا، هر وقت لازم شد، كليد عمليات نظامى آن گروه را خاموش كند. به همين سبب پاكستان اكنون فرماندهانى مانند حقانى و نيز گلبدين حكمتيار را تشويق مى كند كه تحت نظر گروه طالبان فعاليت كنند. اما با همه سرمايه‌گذاريهايى كه در اين مرحله پاكستان روى طالبان انجام داده، گزارشها حاكى از آن است كه عمليات اين گروه نتايج مأيوس‌كننده‌اى براى اسلام‌آباد در پى داشته است. گفته مى‌شود، هرچند انضباطشان كه آن را در مدارس سلفى ياد گرفته‌اند، خوب است؛ اما ۷۰ تا ۸۰ درصد بمبگذاران انتحارى طالبان در اهداف خود ناكام مى‌مانند و هدفگيرى طالبان با سلاحهاى كلاشينكوف، كه يك سلاح بسيار كهنه و از رده خارج شده به حساب مى‌آيد، غالباً به خطا مى‌رود؛ تا حدى كه در برخى مواقع افسران آى اس آى مجبور شده‌اند مستقيماً به طراحى عمليات آنها كمك كنند.

به نظر مي‌رسد حتي حضور نيروهاي نظامي ناتو براي مقابله با گسترش‌طلبي نيروهاي طالبان به موفقيت چنداني نرسيده است؛ و البته اين يك روي سكه مي‌باشد؛ روي ديگر سكه تحولات تجديدنظرطلبي در مواضع ايدئولوژيك طالبان است كه به توسط رسانه‌هاي آمريكايي دامن زده مي‌شود. اوايل دسامبر 2006 مجله نيوزويك خبر از چاپ و توزيع جزوه‌اى نٍهٍ صفحه‌اى در قطع كوچك و به رنگ آبى و سفيد داد كه در آن قوانين جديد طالبان درج شده بود. در اين جزوه كوچك، كه با امضاى ملامحمد عمر در افغانستان توزيع شد، اعضاى طالبان موظف شده‌اند ۲۹ قانون مندرج در آن را مو به مو اجرا كنند. كتاب قوانين طالبان، كه «لايحه» نام دارد، بيش از  آن كه احكامى براى تنظيم رفتار خودسرانه اعضا يا اهرمى براى حفظ وفادارى هواداران باشد، يك مانيفست سياسى است كه سركردگان اين جريان از طريق آن كوشيده‌اند تصوير تيره و مخدوش اين گروه را در نگاه مردم افغانستان و مناطق مجاور اصلاح كنند. با اين مجموعه قوانين، سران اين گروه نقابي لطيف بر چهره يك ايدئولوژى خشن و وحشتزاى خود كشيده‌اند. تدوين‌كنندگان اين احكام و ضوابط با علم به دلايل سقوط و اضمحلال اين جريان، اين بار درصدد برآمده اند تا هر آنچه را به بازسازى و ترميم چهره طالبان مى‌انجامد در اساسنامه‌اين گروه بگنجانند. لذا در مورد اين جزوه نه صفحه‌اى و قوانين سي‌گانه طالبان شما با توصيه‌ها و دستورالعملهايى روبه رو هستيد كه هيچ نسبت و پيوندى با ايدئولوژى طالبان ندارد. آنها به كلى تعاليم و آموخته‌هاى مكاتب و مراجع سلفى و وهابى را، كه نزديك دو سال در كابل و افغانستان پياده كردند، به كنارى نهاده با گرته‌بردارى از قوانين دنياى مدرن تصوير يك گروه منطقى، منعطف و اهل مدارا از خود ارائه كرده‌اند. اساسنامه سي ماده‌اى طالبان بيش از آنكه كتاب قانون باشد، منشورى سياسى با ملغمه‌اى از تاكتيكها و ترفندهاست كه افكار عمومى آشفته و ذهن خسته ملت افغانستان را هدف گرفته تا بلكه در ايام نااميدى و فضاى ناامن افغانستان راهى نو براى جلب توجه افغانها به جانب خود پيدا كند. اما گزارش ناظران افغانستان حاكى از آن است كه طالبان حتى به آنچه در كتابچه قوانين‌شان نوشته‌اند وفادار نمانده‌اند؛ عمليات، به اصطلاح، «بازگشت» پيشروى آنها در روستاها و نقاط دوردست جنوب و شرق افغانستان همچنان بر محور سه ابزار پول (تطميع)، سلاح (زور) و ارعاب انجام مى‌گيرد. چنانكه در گزارش *نيوزويك* تصريح شده، در حلقه جديد حملات طالبان به روستاهاى پيرامون قندهار و پكتيا، چندين نفر از معلمان و محصلان آموزشگاهها و نيز عوامل امدادرسانى قتل‌عام شده‌اند.

جمع‌بندي مباحث

دربارة اين پديده ، از دو جهت مي‌توان به جمع‌بندي پرداخت. از بعد اقدامات دولت پاكستان و از جهت برنامه دولت كرزاي. از منظر دولت پاكستان مي‌توان گفت، عملكرد دولت پاكستان پس از 11 سپتامبر در مورد مبارزه با تروريسم و به ويژه مبارز با طالبان، در چارچوب دستور كار جديد جهاني آمريكا قرار مي‌گيرد كه مي‌توان به نقش دوگانه اين كشور در برخورد با مسائل پي برد.

در يك سطح، دولت اين كشور با نزديكي به ايالت متحده و همكاري با آن سعي در جلب نظر اين كشور نمود تا متهم به حمايت از تروريسم نشود و خطرات فوري ناشي از حمله آمريكا به افغانستان را از خود دفع نمايد. از سوي ديگر، پاكستان، با توجه به نوع حكومت و فرهنگ خود و سابقه حمايت از گروههاي مختلف مبارزه‌جو در افغانستان و به خصوص وجود مدارس مذهبي فراوان كه تفكرات افراطي و وهابي را ترويج مي‌كند و نياز اين كشور به اين گروهها جهت مقابله با هند در كشمير، به نوعي ارتباط با گروههاي تروريستي در نظر آمريكا متهم است. مجموعه اين عوامل سبب شده پاكستان، با رويكردي معتدل، هم گروههاي قومي ـ مذهبي داخلي را راضي نگهدارد؛ از يك سو، به دولت آمريكا بقبولاند كه اين كشور خواستار مقابله با تروريسم در داخل و خارج اين كشور مي‌باشد. از سوي ديگر، آمريكا نيز به سبب حساسيت قضيه و منطقه شبه قاره همواره سعي نموده است رويكرد معتدلتري در قبال پاكستان اتخاذ نمايد هرچند اين دولت از جانب گروههاي فكري مختلف در داخل آمريكا در مورد اتخاذ سياستهاي قاطعانه‌تر در قبال پاكستان تحت فشار مي‌باشد.

افغانستان امروز با موضوع ملت‌سازى، سخت درگير است. پديده ملت‌سازى ، هم از طريق ايجاد يك دولت مركزى قوى و بر پايه «حس ملى قوى» مجال بروز پيدا مى‌كند. البته ايجاد دولت مركزى قوى در قرن حاضر، برخلاف تجربه تاريخى افغانها از دوران حكومت امثال عبدالرحمان، با زور سرنيزه امكانپذير نيست؛ بلكه به جاى اصل قدرت مركزى آهنين، بايد به اصل ايجاد ساختارهاى غيرمتمركز دولتى انديشيد. در روند دولت‌سازي ، دو كاركرد دولت بسيار مهم است: 1. توليد قدرت، 2. برقراري امنيت. در رويكرد توليد قدرت، جامعه افغانستان به تحول قدرتي سخت افزاري و تحول نرم‌افزاري نيازمند است. در بخش سخت‌افزاري، مي‌بايست در زيرساختهاي ارتباطاتي، انرژي و تكنولوژي سرمايه‌گذاري لازم صورت بگيرد؛ و در بخش نرم‌افزاري ، انسجام اجتماعي و تأمين رفاه اجتماعي از مهم‌ترين اقداماتي است كه امكان تحقق يافتن در افغانستان نداشته است. در زمينه برقراري امنيت ، در مجموع، پديده‌هاي زير مهم‌ترين موانع امنيت ملي مي‌باشند: 1. ضد دولت؛ يعني نيروهايي كه با هرج و مرج‌طلبي، مخالف تمركز دولت مي‌باشد؛ 2. قدرتهاي فرامرزي؛ 3. عدم پايبندي به قانون؛ 4. ‌‌بي‌اعتمادي. به نظر نگارنده، مهم‌ترين راهكارهاي نهادينه شدن امنيت ملي، موارد زير مي‌باشد: 1.‌‌امنيت ملي به مثابه گفتمان مسلط در جامعه دنبال شود؛ 2. امنيت ملي در صدر استراتژي دولت قرار گيرد؛ 3. تقويت بنيه‌هاي اقتصادي؛ و 4. رشد و توسعه فرهنگ و آموزش.

شايد مشكل افغانستان اين باشد كه فرمول فدراليسم نيز حساسيت‌برانگيز و حتى غيرعملى است. در اين وضع پيچيده، براى جوامعى مثل افغانستان كم هزينه‌ترين روش همانا نظام سياسى غيرمتمركز است كه حكومت كابل براى مهار شورشها و موجهاى واگرايى اختيار و امكانات بيشترى به حكومتها و نهادهاى محلى اعطا كند و به اين صورت، رسوبات انديشه هضم و استحاله اقليتها و خرده‌فرهنگها در تفكر حاكم را از ميان بردارد. به طور كلي، مى‌توان سه جريان عمده قدرت را در افغانستان ملاحظه نمود: جهاديها، سكولارها و طالبان. هنوز نيز اين سه جريان در حال رقابت و منازعه بر سر قدرت هستند و با يكديگر در تعارض سخت هستند. اما در بين اين سه به نظر مى‌رسد يكى از آنها خوش اقبال‌تر بوده و مردم اعتماد بيشترى به آنها داشته‌اند. اين جريان طيف‌هايى از نيروهاى جهادى است كه در سابقه آنها نمى توان نشانه هايى چون نقض حقوق بشر و جنگ‌سالارى را ديد. آنها از آنجا كه نه تابع و تسليم محض غربيها هستند و نه تعصب طالبان را دارند، عناصر ميانه‌روي به نظر مى‌رسند و؛ به همين روى، شانس بيشترى براى دوام و بقا در عرصه معادلات سياسى افغانستان دارند.

1. استاديار دانشگاه تهران [↑](#footnote-ref-1)